١٥٨
١٥٧

وتُظاهَرَ من امرأته تَغامَزوا وتَعاشَروا تَغاجَروا تَقامَروا
ظهار كرد از زن خويش — بايكديگر دشوارى كردند — بايكديگر زيستند — بايكديگر نازيدند — بايكديگر قمار باختند
دشوارلق قلشتيلار — قوانشديلار — تماكوا في النسب الى السيد — قمار اويناشتيلار

تَكاثَروا في الاموال والاولاد تَناصَروا تَنافَروا تَهاجَروا
بايكديگر نبرد كردند در خواستها و در فرزندان — بايكديگر يارى دادند — نبرد كردند نسبت — از يكديگر بريدند

تَدابَروا تَناثَرَ الشيء تَماسَرَ ن تَبارَزوا في القتال تَغامَزوا
پشت بريكديگر كردانيدند — فشانده شد چيز — درويش شد — پيروز شدند در جنگ — بايكديگر چشم زدند
من الغمز بالعين — اشارت قلشتيلار

تَنابَزوا بالالقاب س تَآنَسوا تَدارَسوا الكتب تَقاعَس
بايكديگر نام نهادند — بايكديگر انس يافتند — بايكديگر كتابها خواندند — بيستاد

عن الامر تَماكَسوا في البيع تَنافَسوا في الشيء تَجالَسوا ش
از كار — بايكديگر مكاس كردند در بيع — رغبت كردند در چيزى
تنازعوا من المكاس

تَغاحَشَ الامر ض تَباغَضوا تَقابَضَ المتبايعان تَعارَضوا
زشت شد كار — بايكديگر دشمن داشتند — از يكديگر ستدند و فروختند — از يكديگر زيارت ببريدند

الزيادة تَناقَضَ القولان تَمارَضَ ط تَساقَطَ التمر تَساقَطوا
دو سخن خلاف يكديگر آمدند — خويشتن را بيمار ساخت — فرو افتادند خرما از درخت — خويشتن را افكندند بر خريدن از حريفان
بوز ولدى اي سوز — گيسته كسيشتيلار

على المتاع ظ تَلاحَظوا ع تَتابَعَت الاخبار تَداعَوا
بايكديگر نگرستند — دمادم شدند خبرها — يكديگر را فريفتند
الداشتيلار

تَدافَعوا تَرافَعوا الى القاضي تَسارَعَ اليه تَصارَعوا تَقارَعوا
بايكديگر را دفع كردند — رفتند سوى قاضى براى حكم — شتافت سوى او — كشتى كرفتند — بايكديگر قرعه زدند
دفع قلشتيلار — كوراشتيلار

تَقاطَعوا تَنازَعا ف تَجانَفَ للاثم تَحالَفوا هو مُتَعارَف
از يكديگر بريدند — از يكديگر كشيدند هردو — كردست سوى گناه — بايكديگر سوگند خوردند — او شناخته است
كاسيشتيلار — اند ايچيشتيلار

بينهم تَقاذَفوا بالحجارة تَكاثَفَ الشيء تَناصَفوا تَكانَفوا
ميان ايشان — بايكديگر را با سنگ زدند — سطبر شد چيزى — بايكديگر انصاف كردند — بايكديگر يارى دادند
آتشديلار طاشلا

تَماطَقوا ق تَحامَقَ تَرافَقوا تَسابَقوا الى الغاية تَصادَقوا
بريكديگر رحمت كردند — خويشتن را احمق ساخت — بايكديگر همراهى كردند — پيشى كردند بايكديگر سوى انجام — بايكديگر راستى گفتند

تَطابَقوا على الامر تَماتَكَ ك تَبارَكَ الله تَدارَكَه الله بالرحمة
اتفاق كردند بر كارى — بايكديگر را بگذاشتند هردو — بزرگوار است خداى — دريافت او را خداى برحمت

تَشارَكوا لم يَتَمالَك ان قال كذا تَهالَكَ على الشيء وتَدارَكَ الفائت
بايكديگر انباز شدند — خويشتن را نتوانست كه نگاه بگيرد — خويشتن را افكند بر چيزى — دريافت شده را
اورتاقلاشتيلار

ل تَثاقَلَ عن الامر تَجادَلوا تَجاهَلَ تَحامَلَ عليه تَخاذَلوا
كاهلى كرد از كار — بايكديگر ستيهيدند — خويشتن را نادان ساخت — رنج خويش بروى افكند — بايكديگر را بگذاشتند
جدال لاشتيلار

تَراسَلوا تَسايَلوا تَساهَلوا تَشاغَلَ عن الامر تَشاكَلا
بايكديگر پيغام فرستادند — بايكديگر را بپرسيدند — بايكديگر آسانى كردند — مشغول شد از كار — بايكديگر مانستند هردو
سورشتيلار — آسانلق قلشتيلار

تَضاءَلَ تَغافَلَ تَغازَلوا تَغافَلَ عنه تَفاضَلوا تَقابَلوا
باريك شد و ضعيف — خويشتن را غافل نمود — بايكديگر غزل گفتند — غافل كرد از او — بريكديگر افزونى جستند — از يكديگر قبول كردند
ضعيف اولايى — من الغزل — لاغ لاشتيلار — غافل اولدى اندن

تَقاتَلوا تَكاسَلَ تَكامَلَ الشيء تَماثَلَ من مرضه تَنازَلوا
بايكديگر جنگ كردند — كاهلى نمود — تمام شد چيزى — بهتر شد از بيماريش — بايكديگر بپياده جنگ كردند
كامل لكر قلدى

تَناضَلوا تَناسَلوا م تَحاكَموا الى القاضي تَخاصَموا تَراكَمَت
بهم تير انداختند — نژاد آوردند — بداورى شدند سوى قاضى — بايكديگر خصومت كردند — برهم نشستند
اوق آتشتيلار

الاشياء تَزاحَموا تَسالَموا تَشاتَموا تَصادَموا تَظالَموا
چيزها — بايكديگر انبوهى كردند — بايكديگر آشتى كردند — بايكديگر را دشنام دادند — از يكديگر برزدند — بريكديگر ستم كردند
تصالحوا

تَفاقَمَ الامر تَقاسَموا الشيء بينهم وتَقاسَموا بالله تَلاطَموا
دشخوار شد كار — بخش كردند چيز در ميان ايشان — بهم سوگند خوردند بخداى — بايكديگر طپانچه زدند
اند ايچيشتيلار الله

تَلاكَموا تَنادَموا على الرطب تَشاءَمَ به تَقادَمَ العهد ن
بايكديگر را مشت زدند — بايكديگر همقدحى كردند در رطب — شوم كرفت او را — ديرينه شد ديدار
نديم ليك قيلشتيلار

Copyright @ King Saud University